

سفری به سوی حقیقت

داستان‌های منتخب از

تورات، زبور و انجیل کتاب مقدس

تورات، زبور و انجیل کلام خداوند هستند که هر روز زندگی میلیون‌ها نفر را تبدیل می‌سازند.

این نسخه آماده به چاپ از مجموعه داستان‌ها می‌تواند دیدگاهی اجمالی از داستان خداوند باشد و آغاز بی‌نقص، آلودگی غم‌انگیز به گناه، نقشه‌ی نجات و حیات ابدی در شادمانی را در اختیارتان قرار دهد. این مجموعه به وسیله www.journeytotruth.tv گردآوری شده است.

چگونگی مطالعه‌ی داستان‌ها

در اینجا راهکاری در اختیارتان قرار می‌گیرد که چگونه داستان‌های کتاب مقدس را مانند افراد در ویدئو مطالعه کنید. می‌توانید اینکار را به تنهایی و یا با دوستان انجام دهید.

دعا کنید – از خداوند بخواهید در درک بهتر کلام شما را یاری دهد.

. دو یا سه بار داستان را مطالعه کنید

. داستان را به زبان خود تکرار کنید

. در مورد مطالب زیر بحث کنید:

1. آیا چیزی در داستان شما را شگفت زده می‌کند؟
2. در دستانی که مطالعه کردید خداوند چه کاری را به انجام رساند؟
3. انسان‌ها در این داستان چه کاری به انجام رسانده‌اند؟
4. چگونه می‌توانم در هفته پیش آموخته‌هایم را در زندگی به کار گیرم؟
5. در هفته پیش رو این داستان را با چه کسی می‌توانم در میان بگذارم؟

برای یکدیگر دعا کنید.

در هفته آینده به نوبت از یک دیگر سوال کنید که آیا توانسته‌اید به کلام بمانید و داستان را با چه کسی در میان گذاشتید؟ هرچه بیشتر کلام خداوند را مطالعه نمایید بیشتر مایل خواهید بود خداوند را پرستش کنید. زمانی را برای دعا و خواندن سرودهای پرستشی برای خداوند اختصاص دهید. یوتیوب منبع مناسبی برای ترانه‌های پرستشی است. داستان‌های کتاب مقدس و ارتباط آنها با مجموعه ویدئوهای سفری به سوی حقیقت:

داستان‌ها:

آغاز بی‌نقص

1 خلقت

الودگی غم انگیز

2 آدم و هوا و سقوط آنها

نقشه ی خداوند برای نجات و آزادی

3 ایمان ابراهیم

4 موسی و پسخ

5 پیشگویی در مورد منجی

6 تولد عیسی مسیح

7 شفای مرد افلیج

8 تصلیب

9 رستاخیز

حیات ابدی در شادمانی

10 حیات تازه و نجات

11 تعمید و توبه از گناهان

12 وفاداری به خداوند

13 شام خداوند و دعا

14 رشد پادشاهی خداوند.

آغاز بی‌نقص

1. آفرینش

برگرفته از پیدایش باب ۱ و ۲.

1 در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید. 2. زمین بی‌شکل و خالی بود، و تاریکی بر روی ژرفا؛ و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت. 3. خدا گفت: «روشنایی باشد»، و روشنایی شد. 4. خدا دید که روشنایی نیکوست، و خدا روشنایی را از تاریکی جدا کرد. 5. خدا روشنایی را 'روز' و تاریکی را 'شب' نامید. شامگاه شد و بامداد آمد، روز اول 9. و خدا گفت: «آبهای زیر آسمان در یک جا گرد آیند و خشکی پدیدار شود.» و چنین شد. 10. خدا خشکی را 'زمین' و اجتماع آبها را 'دریا' نامید، و خدا دید که نیکوست. 11. آنگاه خدا گفت: «زمین نباتات برویاند، گیاهانی که دانه تولید کنند و درختان میوه‌ای که بر حسب گونه خود میوه دانه‌دار بیاورند، بر روی زمین.» و چنین شد. 12. زمین نباتات رویانید، گیاهانی که بر حسب گونه خود دانه تولید می‌کردند، و درختانی که بر حسب گونه خود میوه دانه‌دار می‌آوردند. و خدا دید که نیکوست. 13. شامگاه شد و بامداد آمد، روز سوم 14. و خدا گفت: «نورافشانها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند، و تا نشانه‌ها باشند برای نمایاندن زمانها و روزها و سالها، 15 و نورافشانها باشند در فلک آسمان تا بر زمین روشنایی بخشند.» و چنین شد. 16. خدا دو نورافشان بزرگ ساخت، نورافشان بزرگتر را برای فرمانروایی بر روز، و نورافشان کوچکتر را برای فرمانروایی بر شب، و نیز ستارگان را. 17. خدا آنها را در فلک آسمان نهاد تا بر زمین روشنایی بخشند. 18 و بر روز و بر شب سلطنت کنند و نور را از تاریکی جدا سازند. و خدا دید که نیکوست. 19. شامگاه شد و بامداد آمد، روز چهارم 20. و خدا گفت: «آبها از انبوه جانداران پر شود و پرندگان بر فراز زمین در فلک آسمان پرواز کنند. 21.» پس خدا موجودات بزرگ دریایی و همه جانداران را که می‌جنبند و آبها را پر می‌سازند، بر حسب گونه‌هایشان، و همه پرندگان بالدار را بر حسب گونه‌هایشان آفرید. و خدا دید که نیکوست. 22. خدا آنها را برکت داد و گفت: «بارور و کثیر شوید و آب دریاها را پر سازید، و پرندگان نیز بر زمین کثیر شوند. 23.» شامگاه شد و بامداد آمد، روز پنجم.

24 و خدا گفت: «زمین جانداران را بر حسب گونه‌هایشان بر آورد، چارپایان و خزندگان و وحوش زمین را، بر حسب گونه‌هایشان.» و چنین شد 25. پس خدا وحوش زمین را بر حسب گونه‌هایشان بساخت، و چارپایان را بر حسب گونه‌هایشان، و همه خزندگان روی زمین را بر حسب گونه‌هایشان. و خدا دید که نیکوست. 26 آنگاه خدا گفت: «انسان را به صورت خود و شبیه خودمان بسازیم، و او بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر چارپایان و بر همه زمین و همه خزندگانی که بر زمین می‌خزند، فرمان براند. 27 پس خدا انسان را به صورت خود آفرید، او را به صورت خدا آفرید؛ ایشان را مرد و زن آفرید 28. خدا ایشان را برکت داد، و خدا بدیشان فرمود: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و بر آن تسلط یابید. بر ماهیان دریا و بر پرندگان آسمان و بر هر جانداری که بر زمین حرکت می‌کند، فرمان برانید 29.» آنگاه خدا گفت: «اینک همه گیاهان دانه‌دار را که بر روی تمامی زمین است و همه درختان دارای میوه دانه‌دار را به شما بخشیدم تا خوراک شما باشد 30. و به همه وحوش زمین و همه پرندگان آسمان و همه خزندگان روی زمین که جان در خود دارند، همه گیاهان سبز را برای خوردن بخشیدم.» و چنین شد 31. و خدا هر آنچه را که ساخته بود دید، و اینک بسیار نیکو بود. شامگاه شد و بامداد آمد، روز ششم. 2 بدین‌سان، آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد 2. و خدا در روز هفتم، کار خویش را به پایان رسانید؛ پس او در هفتمین روز، از همه کار خویش بیاسود 3. و خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را مقدس شمرد، چراکه در آن روز از همه کار خویش که خدا آفریده و ساخته بود، بیاسود.

آلودگی غم انگیز

2. آدم و هوا و سقوط آنها

برگرفته از پیدایش باب ۲ و ۳

15 یهوه خدا آدم را برگرفت و او را در باغ عدن نهاد تا کار آن را بکند و از آن نگاهداری نماید 16. و یهوه خدا آدم را امر کرده، گفت: «تو می‌توانی از هر یک از درختان باغ آزادانه بخوری؛ 17 اما از درخت شناخت نیک و بد زنه‌ار نخوری، زیرا روزی که از آن بخوری بهیقین خواهی مرد 18 یهوه خدا فرمود: «نیکو نیست آدم تنها باشد، پس یآوری مناسب برای او می‌سازم 19». و یهوه خدا همه جانداران صحرا و پرندگان آسمان را که از خاک سرشته بود نزد آدم آورد تا ببیند آدم چه نامی بر آنها خواهد نهاد، و هرآنچه آدم هر جاندار را خواند، همان نامش شد 20. پس آدم همه چارپایان و پرندگان آسمان و همه وحوش صحرا را نام نهاد؛ ولی یآوری مناسب برای آدم یافت نشد 21. پس یهوه خدا خوابی گران بر آدم مستولی کرد و در

همان حال که آدم خفته بود یکی از دنده‌هایش را گرفت و جای آن را با گوشت پر کرد 22. آنگاه یهوه خدا از همان دنده که از آدم گرفته بود زنی ساخت و او را نزد آدم آورد 23. آدم گفت: این است اکنون. استخوانی از استخوانهایم، و گوشتی از گوشتم؛ او زن نامیده شود، زیرا که از مرد گرفته شد. 24. از همین رو، مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، به زن خویش خواهد پیوست 25 و یک تن خواهند شد 25. آدم و زنش هر دو عریان بودند و شرم نداشتند. 3 و اما مار از همه وحوش صحرا که یهوه خدا ساخته بود، زیرکتر بود. او به زن گفت: «آیا خدا برستی گفته است که از هیچیک از درختان باغ نخورید؟ 2» زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می‌خوریم، 3 اما خدا گفته است، "از میوه درختی که در وسط باغ است مخورید و بدان دست مزیند، مبادا بمیرید 4"». مار به زن گفت: «به یقین نخواهد مرد 5. بلکه خدا می‌داند روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز خواهد شد و همچون خدا شناسنده نیک و بد خواهید بود 6». چون زن دید که آن درخت خوش‌خوراک است و چشم‌نواز، و درختی دلخواه برای افزودن دانش، پس از میوه آن گرفت و خورد، و به شوهر خویش نیز که با وی بود داد، و او خورد 7. آنگاه چشمان هر دوی آنها باز شد و دریافتند که عریانند؛ پس برگهای انجیر به هم دوخته، لنگها برای خویشان ساختند.

8 و صدای یهوه خدا را شنیدند که در خنکی روز در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خود را از حضور یهوه خدا در میان درختان باغ پنهان کردند 9. ولی یهوه خدا آدم را ندا در داده، گفت: «کجا هستی؟ 10» گفت: «صدای تو را در باغ شنیدم و ترسیدم، زیرا که عریانم، از این رو خود را پنهان کردم 11». خدا گفت: «که تو را گفت که عریانی؟ آیا از آن درخت که تو را امر فرمودم از آن نخوری، خوردی؟ 12» آدم گفت: «این زن که به من بخشیدی تا با من باشد، او از آن درخت به من داد و من خوردم».

13 آنگاه یهوه خدا به زن گفت: «این چه کار است که کردی؟» زن گفت: «مار فریبم داد و من خوردم».

14 پس یهوه خدا به مار گفت: «چون چنین کردی، از همه چارپایان و همه وحوش صحرا ملعونتری! بر شکمت خواهی خزید و همه روزهای زندگیت خاک خواهی خورد 15. میان تو و زن، و میان نسل تو و نسل زن، دشمنی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی زد».

16 و به زن گفت: «درد زایمان تو را بسیار افزون گردانم؛ با درد، فرزندان خواهی زایید. اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود، و او بر تو فرمان خواهد راند».

17 و به آدم گفت: «چون سخن زنت را شنیدی و از درختی که تو را امر کردم از آن نخوری خوردی، به سبب تو زمین ملعون شد؛ در همه روزهای زندگیت با رنج از آن خواهی خورد 18. برایت خار و خس

خواهد رویانید، و از گیاهان صحرا خواهی خورد 19. با عرق جبین نان خواهی خورد، تا آن هنگام که به خاک بازگردی که از آن گرفته شدی؛ چراکه تو خاک هستی و به خاک باز خواهی گشت.»

20 و اما، آدم زن خود را حوا نامید، زیرا او مادر همه زندگان بود 21. یهوه خدا پیراهنهایی از پوست برای آدم و زنش ساخت و ایشان را پوشانید.

22 و یهوه خدا فرمود: «اکنون آدم همچون یکی از ما شده است که نیک و بد را می‌شناسد. مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا ابد زنده بماند 23.» پس یهوه خدا آدم را از باغ عدن بیرون راند تا بر زمین که از آن گرفته شده بود زراعت کند 24. پس آدم را بیرون راند، و در جانب شرقی باغ عدن کروبیان را قرار داد و شمشیری آتشبار را که به هر سو می‌گشت، تا راه درخت حیات را نگاهبانی کند.

نقشه ی خداوند برای نجات و آزادی از گناه

3 . ایمان ابراهیم

برگرفته از پیدایش باب ۱۵ و ۲۲

15 پس از این وقایع، کلام خداوند در رؤیا به ابرام در رسیده، گفت: «ای ابرام، مترس! من سپر تو هستم و تو را پاداشی بس عظیم خواهد بود.» 2 و لی ابرام گفت: «ای خداوندگار یهوه، مرا چه خواهی داد، زیرا که من بی‌فرزند مانده‌ام و وارث خانه‌ام العازار دمشقی است؟ 3» و ابرام گفت: «اینک مرا نسلی ندادی؛ پس خانه‌زاد من خواهد بود.» 4 در ساعت، کلام خداوند به او در رسیده گفت: «این مرد وارث تو نخواهد بود، بلکه کسی که از صُلب تو درآید وارث تو خواهد بود.» 5 و ابرام را بیرون برده، گفت: «به سوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، اگر بتوانی آنها را بشماری!» آنگاه به ابرام فرمود: «نسل تو نیز چنین خواهد بود.» 6 ابرام به خداوند ایمان آورد، و او این را برای وی پارسایی به شمار آورد.

آزمایش ابراهیم

22 و اما ایامی چند پس از این وقایع، خدا ابراهیم را آزموده، بدو فرمود: «ای ابراهیم!» پاسخ داد: «لبیک 2» گفت: «پسرت را که یگانه پسر توست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را برگیر و به سرزمین موریابرو، و او را در آنجا بر یکی از کوه‌هایی که به تو خواهم گفت، چون قربانی تمام‌سوز تقدیم کن 3.» پس، صبح زود، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را زین کرد و دو تن از نوکران خویش را با پسرش اسحاق برگرفته، هیزم برای قربانی تمام‌سوز شکست و به سوی جایی که خدا به او گفته بود، روانه شد 4. روز سوم، ابراهیم چشمانش را برافراشت و آنجا را از دور دید 5. آنگاه به نوکرانش گفت: «شما همین جا نزد الاغ بمانید تا من با پسر بدان‌جا برویم، و پرستش کرده، نزد شما باز آییم 6.» ابراهیم هیزم قربانی تمام‌سوز را برگرفته، بر پسر خویش اسحاق نهاد، و آتش و چاقو را به دست خود گرفت، و هر دو با هم می‌رفتند 7. و اما اسحاق به پدرش ابراهیم گفت: «پدر؟» پاسخ داد: «بله، پسرم؟» گفت: «این از آتش و هیزم، ولی بره قربانی تمام‌سوز کجاست؟» 8 «ابراهیم پاسخ داد: «پسرم، خدا بره قربانی را برای خود فراهم خواهد کرد.» پس هر دو با هم می‌رفتند.

9 چون به جایی که خدا به ابراهیم گفته بود رسیدند، او در آنجا مذبحی بنا کرد و هیزم بر آن چید، و پسرش اسحاق را بسته، او را بر مذبح، روی هیزم گذاشت 10. آنگاه دست دراز کرد و چاقو را گرفت تا پسر خود را ذبح کند 11. اما فرشته خداوند از آسمان وی را ندا در داد: «ابراهیم! ابراهیم!» پاسخ داد: «لبیک 12» فرشته گفت: «دست بر پسر دراز مکن و کاری با او نداشته باش! اکنون می‌دانم که از خدا می‌ترسی، زیرا پسرت، آری یگانه پسرت را، از من دریغ نداشتی 13.» ابراهیم سر بلند کرد و پشت سرش قوچی را دید که با شاخهایش در بوته‌ای گرفتار شده بود. ابراهیم رفته، قوچ را گرفت و آن را به جای پسرش، چون قربانی تمام‌سوز تقدیم کرد 14. پس ابراهیم آن مکان را 'خداوند فراهم خواهد کرد' نامید. و تا امروز نیز گفته می‌شود: «بر کوه خداوند، فراهم خواهد شد

15 فرشته خداوند بار دوم ابراهیم را از آسمان ندا در داد 16 و گفت: «خداوند می‌فرماید: به ذات خودم سوگند، از آنجا که این کار را کردی و پسرت را که یگانه پسر توست دریغ نداشتی، 17 به یقین تو را برکت خواهم داد و نسلت را همچون ستارگان آسمان و مانند شنهای کناره دریا کثیر خواهم ساخت. نسل تو دروازه‌های دشمنانشان را تصرف خواهند کرد، 18 و به واسطه نسل تو همه قومهای زمین برکت خواهند یافت 19 زیرا به صدای من گوش گرفتی 19.» پس ابراهیم نزد نوکران خود بازگشت، و ایشان برخاسته با هم به بئرشبع رفتند. و ابراهیم در بئرشبع ساکن شد.

نقشه ی خداوند برای نجات و آزادی از گناه

4. موسی و پسخ

برگرفته از خروج باب ۳، ۱۱ و ۱۲

این قسمت را میتوانید در ۲ بخش بوته مشتعل و پسخ مطالعه کنید.

موسی و بوته مشتعل.

13 موسی گله پدرزنش پترونی کاهن مدیان را شبانی می‌کرد. روزی گله را به آن سوی صحرا برد و به حوریب که کوه خدا باشد، رسید. در آنجا، فرشته خداوند از درون بوته‌ای در شعله آتش بر او ظاهر شد. موسی دید که بوته شعله‌ور است، ولی نمی‌سوزد. پس با خود اندیشید: «بدان سو می‌شوم تا این امر شگفت را بنگرم و ببینم بوته چرا نمی‌سوزد؟» چون خداوند دید موسی بدان سو می‌آید تا بنگرد، خدا از درون بوته ندا در داد: «ای موسی! ای موسی!» موسی گفت: «لَبَّيْكَ 5» خدا گفت: «نزدیکتر میا! کفش از پا به در آر، زیرا جایی که بر آن ایستاده‌ای زمین مقدس است» 6. و افزود: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب.» موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید به خدا بنگرد.

7 خداوند گفت: «من تیره‌روزی قوم خود را در مصر دیده‌ام و فریاد آنها را از دست کارفرمایان ایشان

شنیده‌ام، و از رنجشان نیک آگاهم» 8. پس اکنون نزول کرده‌ام تا آنان را از چنگ مصریان برهانم و از آن

سرزمین به سرزمینی خوب و پهناور برآورم، به سرزمینی که شیر و شهد در آن جاری است؛ یعنی سرزمین کنعانیان، حیثیان، آموریان، فرژیان، جویان و پبوسیان 9. آری، حال فریاد بنی اسرائیل به درگاه من رسیده است و ستمی را که مصریان بر ایشان روا می‌دارند، دیده‌ام 10. اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم تا قوم من بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری 11 «ولی موسی به خدا گفت: «من کیستم که نزد فرعون روم و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟»

بلای نخست زادگان

11 خداوند به موسی گفت: «یک بلای دیگر نیز بر فرعون و بر مصر خواهم فرستاد. پس از آن شما را رها خواهد کرد تا از اینجا بروید، و چون چنین کند شما را کاملاً بیرون خواهد راند 2. به قوم بگو هر مرد از همسایه‌اش و هر زن از همسایه‌اش اشیاء نقره و طلا بخواهد 3 «خداوند نظر لطف مصریان را نسبت به قوم برانگیخت و خود موسی نیز در سرزمین مصر از احترام بسیار در نظر خادمان فرعون و مردم برخوردار بود.

4 پس موسی گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: نیمه‌های شب در سرتاسر مصر بیرون خواهم آمد 5. هر نخست‌زاده که در مصر باشد خواهد مرد، از نخست‌زاده فرعون که بر تخت می‌نشیند تا نخست‌زاده کنیزی که کنار آسیاب نشسته، و نیز نخست‌زاده تمام چارپایان، همه خواهند مرد 6. در سرتاسر مصر چنان گریه و شیونی بر پا خواهد شد که نظیر آن هرگز شنیده نشده و نخواهد شد 7. ولی در میان قوم اسرائیل، حتی سگی به انسان یا چارپا پارس نخواهد کرد. آنگاه خواهید دانست که خداوند میان مصر و اسرائیل فرق می‌گذارد 8. همه این خادمانت نزد من خواهند آمد و در برابرم تعظیم کرده، خواهند گفت: «تو و تمامی قومی که تو را پیروی می‌کنند، همگی از اینجا بروید!» آنگاه از اینجا خواهم رفت.» موسی پس از این سخنان، خشمگینانه فرعون را ترک کرد.

9 خداوند به موسی گفته بود: «فرعون به شما گوش نخواهد سپرد، تا علامات من در مصر افزون شود 10 «موسی و هارون همه این علامات را در برابر فرعون به ظهور رساندند، اما خداوند دل فرعون را سخت ساخت و او نمی‌گذاشت قوم اسرائیل سرزمین او را ترک کنند.

12 خداوند در سرزمین مصر به موسی و هارون گفت: «2: این ماه برای شما سر ماهها یعنی اولین ماه سال باشد» 3. به همهٔ جماعت اسرائیل بگویید در روز دهم این ماه، هر مرد باید بره‌ای □ برای اهل خانه‌اش برگزیند، برای هر خانه‌وار یک بره 4. اگر شمار افراد خانه‌واری برای یک بره کم باشد، بره را با همسایهٔ مجاور خود قسمت کنند، و تعداد افراد را در نظر بگیرند. بر حسب مقداری که هر کس می‌خورد باید بره را حساب کنید 5. برهٔ شما باید بی‌عیب باشد و نرینهٔ یک ساله. از گوسفندان یا بزها آن را بگیرید 6. تا روز چهاردهم این ماه از آن نگهداری کنید، و هنگام عصر تمام جماعت اسرائیل بره‌های خود را ذبح کنند 7. آنگاه مقداری از خون را گرفته، آن را بر دو تیر عمودی و بر سر در خانه‌هایی که در آن به خوردن آنها مشغولند، بمالند 8. گوشت را همان شب بر آتش کباب کنند و با نان بی‌خمیرمایه و سبزیجات تلخ بخورند 9. گوشت را خام یا آب‌پز نخورید، بلکه آن را با کله، پاچه و درون شکمش روی آتش کباب کنید 10. چیزی از آن را تا صبح نگاه مدارید و اگر چیزی تا صبح باقی ماند، بر آتش بسوزانید 11. آن را بدین‌گونه بخورید: کمربندهای خود را ببندید، کفش به پا کنید و عصا به دست بگیرید. شتابان بخورید که این پسح خداوند است 12. در همان شب، من از سرزمین مصر عبور خواهم کرد و هر نخست‌زاده را در سرزمین مصر، اعم از انسان و چارپا، خواهم زد و بر همهٔ خدایان مصر دآوری خواهم کرد. من خداوند هستم 13. آن خون نشانه‌ای خواهد بود برای شما بر خانه‌هایی که در آن به سر می‌برید: خون را که ببینم از شما خواهم گذشت، □ و آنگاه که مصر را بزنم، کوچکترین بلایی بر شما نخواهد آمد.

«14 این روز برای شما روز یادبود باشد؛ در آن برای خداوند عیدی نگاه دارید. نسل اندر نسل آن را به عنوان فریضه‌ای ابدی جشن بگیرید 15. تا هفت روز نان بی‌خمیرمایه بخورید. همان روز اول خمیرمایه را از خانه‌هایتان بزدايید، زیرا از روز اول تا روز هفتم هر که چیزی با خمیرمایه بخورد، باید از میان اسرائیل منقطع شود 16. در روز اول، محفل مقدّس تشکیل دهید، و نیز در روز هفتم. در آنها به هیچ وجه کار نکنید، مگر برای تهیه غذایی که هر کس باید بخورد؛ این تنها کاری است که می‌توانید انجام دهید 17. عید فطیر را

نگاه دارید، زیرا در این روز بود که لشکرهای شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم. این روز را به عنوان فریضه ابدی، نسل اندر نسل نگاه دارید 18. در ماه اول، از شامگاه روز چهاردهم تا شامگاه روز بیست و یکم، نان بی‌خمیرمایه بخورید 19. تا هفت روز نباید در خانه‌های شما اثری از خمیرمایه باشد. هر که چیزی با خمیرمایه بخورد باید از جماعت اسرائیل منقطع شود، خواه غریب باشد، خواه بومی 20. هیچ چیز که با خمیرمایه تهیه شده باشد، نخورید. هر جا که زندگی می‌کنید، نان بی‌خمیرمایه بخورید».

21 آنگاه موسی همه مشایخ اسرائیل را گرد آورد و گفت: «بروید و بره‌هایی برای خود، بر حسب خانواده‌های خود بگیرید و پسخ را ذبح نمایید 22. دسته‌ای از گیاه زوفا گرفته، در خونی که در تشت است فرو برید و بر سردر و دو تیر عمودی در خانه‌های خود بمالید. هیچ‌یک از شما تا صبح از در خانه خود بیرون نروید 23. هنگامی که خداوند می‌گذرد تا مصریان را هلاک کند، خونی را که بر سردر و دو تیر عمودی در است خواهد دید و از در آن خانه خواهد گذشت، و اجازه نخواهد داد که هلاک‌کننده به خانه‌هایتان درآید و شما را بزند 24. بر شماست که این آیین را به عنوان فریضه‌ای برای خود و فرزندانان تا به ابد نگاه دارید 25. چون وارد سرزمینی شدید که خداوند آن را به شما وعده داده است، این عبادت را به جا آورید 26. اگر فرزندانان از شما بپرسند که، «معنای این عبادت شما چیست؟ 27» بگویید: «این قربانی پسخ برای خداوند است که در مصر از خانه‌های بنی‌اسرائیل حفاظت کرد، آنگاه که مصریان را زد ولی خانه‌های ما را رهایی بخشید.» آنگاه قوم خم شده، سجده کردند.

28 بنی‌اسرائیل هر آنچه را خداوند به موسی و هارون فرمان داده بود، به تمامی به جا آوردند.

مرگ نخست‌زادگان

29 نیمه‌شب، خداوند همه نخست‌زادگان سرزمین مصر را، از نخست‌زاده فرعون که بر تخت می‌نشست تا نخست‌زادگان زندانیانی که در سیاه‌چال‌ها بودند و نیز نخست‌زاده‌های همه چارپایان را زد 30. فرعون و همه خادمان و تمامی مصریان شب‌هنگام بیدار شدند و صدای شیونی بلند در سرتاسر مصر برخاست، زیرا خانه‌ای نبود که کسی در آن نمرده باشد.

31 شبانه، فرعون موسی و هارون را فرا خواند و گفت: «برخیزید و از میان قوم من بیرون روید! هم شما و هم جمله بنی‌اسرائیل. بروید و خداوند را همان‌گونه که گفتید عبادت کنید 32. گله‌ها و رمه‌هایتان را هم بردارید و بروید. برای من نیز برکت بطلبید!»

خروج از مصر

33 مصریان نیز به اصرار از قوم اسرائیل خواستند که سرزمینشان را هر چه زودتر ترک کنند. زیرا می‌گفتند: «اگر نه، همه خواهیم مرد» 34 «اپس قوم خمیر نانهایشان را بی‌آنکه بر آن خمیرمایه بیفزایند، در تُغارهایی گذاشتند و در پارچه پیچیده، بر دوش خود حمل کردند» 35. بنی‌اسرائیل همان‌گونه که موسی گفته بود، از مصریان آلات نقره و طلا و لباس خواستند 36. و خداوند نظر لطف مصریان را نسبت به قوم برانگیخته بود به گونه‌ای که هر چه خواستند، بدیشان دادند. پس، بنی‌اسرائیل مصریان را غارت کردند.

37 بنی‌اسرائیل از رمسیس به سگوت سفر کردند. شمار آنان، بدون احتساب زنان و کودکان، ششصد هزار مرد پیاده بود 38. گروه مختلط بسیاری نیز همراه آنان رفتند، همچنین چارپایان فراوان، اعم از گله و رمه 39. آنان با خمیری که از مصر با خود برداشته بودند گرده‌نانه‌های بی‌خمیرمایه پختند. خمیر ایشان بدون خمیرمایه بود، زیرا از مصر رانده شده بودند. آنها نمی‌توانستند درنگ کنند یا برای خود توشه راه تدارک بینند.

40 مدتی که قوم اسرائیل در مصر زیستند چهارصد و سی سال بود 41. در پایان این چهارصد و سی سال، درست در آخرین روز آن، لشکریان خداوند جملگی از مصر بیرون رفتند 42. این است شبی که باید برای خداوند نگاه داشت، زیرا ایشان را از زمین مصر بیرون آورد. آری، این همان شب است که بنی‌اسرائیل باید نسل اندر نسل برای خداوند نگاه دارند.

مقررات پَسَخ

43 خداوند به موسی و هارون گفت: «این است قانون پَسَخ: هیچ بیگانه‌ای از آن نخورد 44. غلام زرخرد می‌تواند پس از آن که او را ختنه کردی از آن بخورد، 45 ولی میهمان یا کارگر مزدبگیر نباید بخورد 46. باید تنها داخل یک خانه خورده شود؛ چیزی از گوشت آن را از خانه بیرون نبرید و هیچ‌یک از استخوانهای آن را مشکنید 47. جماعت اسرائیل همگی باید این را به جا آورند 48. اگر غریبی در میان شما ساکن است که می‌خواهد پَسَخ خداوند را به جا آورد، همه ذکورانش باید نخست ختنه شوند؛ آنگاه می‌تواند مانند افراد بومی در آن شرکت کند. هیچ ذکور ختنه نشده‌ای نباید از آن بخورد 49. همه را یک قانون خواهد بود، خواه بومیان، خواه غریبانی که در میان شما به سر می‌برند».

50 پس بنی‌اسرائیل جملگی هرآنچه را که خداوند به موسی و هارون فرمان داده بود، به جا آوردند 51. و در همان روز خداوند بنی‌اسرائیل را لشکر به لشکر از سرزمین مصر بیرون آورد.

نقشه ی خداوند برای نجات و آزادی از گناه

5 . پیشگویی در مورد منجی

برگرفته از اشعیا باب ۵۳

- 1 چه کسی پیام ما را باور کرده،
و بازوی خداوند بر که مکتشف گشته است؟
- 2 زیرا در حضور وی چون نهال،
و همچون ریشه‌ای در زمین خشک خواهد روید.
او را نه شکل و شمایی است که بر او بنگریم،
و نه ظاهری که مشتاق او باشیم.
- 3 خوار و مردود نزد آدمیان،
مرد درآشنا و رنجدیده.
چون کسی که روی از او بگردانند،
خوار گشت و به حسابش نیاوردیم.
- 4 حال آنکه رنجهای ما بود که او بر خود گرفت
و دردهای □ ما بود که او حمل کرد،
اما ما او را از جانب خدا مضروب،

و از دست او مصدوم و مبتلا پنداشتیم.

5 حال آنکه به سبب نافرمانیهای ما بدنش سوراخ شد،

و به جهت تقصیرهای ما له گشت؛

تأدیبی که ما را سلامتی بخشید بر او آمد،

و به زخمهای او ما شفا می‌یابیم.

6 همه ما چون گوسفندان، گمراه شده بودیم،

و هر یک از ما به راه خود رفته بود،

اما خداوند تقصیر جمیع ما را بر وی نهاد.

7 آزار و ستم دید،

اما دهان نگشود؛

همچون بره‌ای که برای ذبح می‌برند،

و چون گوسفندی که نزد پشم‌برنده‌اش خاموش است،

همچنان دهان نگشود.

8 با محاکمه‌ای ظالمانه برده شد؛

چه کسی از نسل او سخن تواند گفت،

زیرا او از زمین زندگان منقطع شد،

و به سبب نافرمانی قوم من مضروب گردید؟

9 گرچه هیچ خشونت نورزید،

و فریبی در دهانش نبود،

قبرش را با شیرین تعیین کردند،

و پس از مرگش، با دولت‌مندان.

10 اما خواست خداوند این بود

که او را له کرده، به دردها مبتلا سازد.

چون جان خود را قربانی گناه ساخت، □

نسل خود را خواهد دید و عمرش دراز خواهد شد،

و اراده خداوند به دست وی به انجام خواهد رسید.

11 ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید

و سیر خواهد شد.

خادم پارسای من به معرفت خود سبب بسیاری را پارسا خواهد گردانید،

زیرا گناهان ایشان را بر خویشان حمل خواهد کرد.

12 بنابراین من نیز او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد،

و غنیمت را با زورآوران تقسیم خواهد کرد.

زیرا جان خویش را به کام مرگ ریخت،

و از خطاکاران شمرده شد؛

او گناهان بسیاری را بر دوش کشید،

و برای خطاکاران شفاعت می‌کند.

نقشه ی خداوند برای نجات و آزادی از گناه

6 . تولد عیسی مسیح

برگرفته از کتاب لقا باب ۱ و ۲

پیشگویی تولد عیسی

26 در ماه ششم، جبرائیل فرشته از جانب خدا به شهری در جلیل فرستاده شد که ناصره نام داشت، 27 تا نزد باکره‌ای مریم نام برود. مریم نامزد مردی بود، یوسف نام، از خاندان داوود 28. فرشته نزد او رفت و گفت: «سلام بر تو، ای که مورد لطف قرار گرفته‌ای. خداوند با توست 29.» مریم با شنیدن سخنان او پریشان شد و با خود اندیشید که این چگونه سلامی است 30. اما فرشته وی را گفت: «ای مریم، مترس! لطف خدا شامل حال تو شده است 31. اینک آبستن شده، پسری خواهی زایید و نامش را عیسی خواهی نهاد 32. او بزرگ خواهد بود و پسر خدای متعال خوانده خواهد شد. خداوند خدا تخت پادشاهی پدرش داوود را به او عطا خواهد فرمود 33. او تا ابد بر خاندان یعقوب □ سلطنت خواهد کرد و پادشاهی او را هرگز زوالی نخواهد بود 34.» مریم از فرشته پرسید: «این چگونه ممکن است، زیرا من با مردی نبوده‌ام؟» □ 35 فرشته پاسخ داد: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند. از این رو، آن مولود مقدس

و پسر خدا خوانده خواهد شد 36. اینک الیزابت نیز که از خویشان توست، در سن پیری آبستن است و پسری در راه دارد. آری، او که می‌گویند نازاست، در ششمین ماه آبستنی است 37. زیرا نزد خدا هیچ امری ناممکن نیست 38 «!مریم گفت: «کنیز خداوندم. آنچه درباره من گفتی، بشود.» آنگاه فرشته از نزد او رفت.

تولد عیسی

2 در آن روزها، آگوستوس قیصر فرمانی صادر کرد تا مردمان جهان همگی سرشماری شوند 2. این نخستین سرشماری بود و در ایام فرمانداری کورینیوس بر سوریه انجام می‌شد 3. پس، هر کس روانه شهر خود شد تا نام‌نویسی شود 4. یوسف نیز از شهر ناصره جلیل رهسپار بیت‌لحم یهودیه، زادگاه داوود شد، زیرا از نسل و خاندان داوود بود 5. او به آنجا رفت تا با نامزدش مریم که زایمانش نزدیک بود، نام‌نویسی کنند 6. هنگامی که آنجا بودند، وقت زایمان مریم فرا رسید 7 و نخستین فرزندش را که پسر بود به دنیا آورد. او را در قنذاقی پیچید و در آخوری خوابانید، زیرا در مهمانسرا جایی برایشان نبود.

شبانان و فرشتگان

8 در آن نواحی، شبانانی بودند که در صحرا به سر می‌بردند و شب‌هنگام از گله خود پاسداری می‌کردند 9. ناگاه فرشته خداوند بر آنان ظاهر شد، و نور جلال خداوند بر گردش‌شان تابید. شبانان سخت وحشت کردند، 10 اما فرشته به آنان گفت: «مترسید، زیرا بشارتی برایتان دارم، خبری بس شادی‌بخش که برای تمامی قوم است 11: امروز در شهر داوود، نجات‌دهنده‌ای برای شما به دنیا آمد. او خداوند مسیح است 12. نشانه برای شما این است که نوزادی را در قنذاقی پیچیده و در آخوری خوابیده خواهید یافت 13.» ناگاه گروهی عظیم از لشکریان آسمان ظاهر شدند که همراه آن فرشته در ستایش خدا می‌گفتند: «14 جلال بر خدا در عرش برین، و صلح و سلامت بر مردمانی که بر زمین مورد لطف اویند!»

15 و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان به یکدیگر گفتند: «بیاید به بیتِ لِحْمِ برویم و آنچه را روی داده و خداوند ما را از آن آگاه کرده است، ببینیم» 16. پس به شتاب رفتند و مریم و یوسف و نوزادِ خفته در آخور را یافتند 17. چون نوزاد را دیدند، سخنی را که درباره او به ایشان گفته شده بود، پخش کردند 18. و هر که می شنید، از سخن شبانان در شگفت می شد 19. اما مریم، این همه را به خاطر می سپرد و در دل خود به آنها می اندیشید 20. پس شبانان خدا را حمد و ثنا گویان بازگشتند، به سبب هر آنچه دیده و شنیده بودند، چنانکه بدیشان گفته شده بود.

نقشه ی خداوند برای نجات و آزادی از گناه

7. شفای مرد افلیج

برگرفته از مرقس باب ۲

عیسی مرد افلیج را میبخشد و او را شفا میدهد.

12 پس از چند روز، چون عیسی دیگر بار به گفّرناحوم درآمد، مردم آگاه شدند که او به خانه آمده است. 2 گروهی بسیار گرد آمدند، آن‌گونه که حتی جلوی در نیز جایی نبود، و او کلام را برای آنها موعظه می‌کرد. 3 در این هنگام، جمعی از راه رسیدند و مردی مفلوج را که چهار نفر حمل می‌کردند، پیش آوردند. 4 اما چون به سبب ازدحام جمعیت نتوانستند او را نزد عیسی بیاورند، شروع به برداشتن سقف بالای سر عیسی کردند. پس از گشودن سقف، تشکی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، پایین فرستادند. 5 چون عیسی ایمان آنها را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، گناهانت آمرزیده شد» 6. برخی از علمای دین که آنجا نشسته بودند، با خود اندیشیدند: 7 «چرا این مرد چنین سخنی بر زبان می‌راند؟ این کفر است! چه کسی جز خدا می‌تواند گناهان را بیامرزد؟» 8 «عیسی در دم در روح خود دریافت که با خود چه می‌اندیشند و به ایشان گفت: «چرا در دل چنین می‌اندیشید؟» 9 گفتن کدام‌یک به این مفلوج آسانتر است، اینکه «گناهانت آمرزیده شد» یا اینکه «برخیز و تشک خود را بردار و راه برو»؟ 10 حال تا بدانید که پسر انسان بر زمین اقتدار آمرزش گناهان را دارد» - به مفلوج گفت «11: به تو می‌گویم، برخیز، تشک خود بگیر و به خانه برو» 12 «آن مرد برخاست و بی‌درنگ تشک خود را برداشت و در برابر چشمان همه از آنجا بیرون رفت. همه در شگفت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند: «هرگز چنین چیزی ندیده بودیم».

نقشه ی خداوند برای نجات و آزادی از گناه

8. تصلیب

برگرفته از مرقس باب ۱۴ و ۱۵

جُتسیمانی

32 آنگاه به مکانی به نام جُتسیمانی رفتند و در آنجا عیسی به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید، تا من

دعا کنم» 33 «سپس پطرس و یعقوب و یوحنا را با خود برد و پریشان و مضطرب شده، بدیشان

گفت» 34: از فرط اندوه، به حال مرگ افتاده‌ام. در اینجا بمانید و بیدار باشید» 35 «سپس قدری پیش رفته،

بر خاک افتاد و دعا کرد که اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد» 36. او چنین گفت: «آبا، پدر، همه چیز

برای تو ممکن است. این جام را از من دور کن، اما نه به خواست من بلکه به اراده تو 37» چون بازگشت، آنان را در خواب یافت. پس به پطرس گفت: «شمعون، خوابیده‌ای؟ آیا نمی‌توانستی ساعتی بیدار بمانی؟ 38 بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح مشتاق است اما جسم ناتوان 39» پس دیگر بار رفت و همان دعا را کرد 40. چون بازگشت، ایشان را همچنان در خواب یافت، زیرا چشمانشان بسیار سنگین شده بود. آنها نمی‌دانستند چه به او بگویند 41. آنگاه عیسی سومین بار نزد شاگردان آمد و بدیشان گفت: «آیا هنوز در خوابید و استراحت می‌کنید؟ دیگر بس است! ساعت مقرر فرا رسیده. اینک پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم می‌شود 42. برخیزید، برویم. اینک تسلیم‌کننده من از راه می‌رسد.»

دستگیر شدن عیسی

43 عیسی همچنان سخن می‌گفت که ناگاه یهودا، یکی از آن دوازده تن، همراه با گروهی مسلح به چماق و شمشیر، از سوی سران کاهنان و علمای دین و مشایخ آمدند 44. تسلیم‌کننده او به همراهان خود علامتی داده و گفته بود: «آن کس را که ببوسم، همان است؛ او را بگیرید و با مراقبت کامل ببرید 45» پس چون به آن مکان رسید، بی‌درنگ به عیسی نزدیک شد و گفت: «استاد!» و او را بوسید 46. آنگاه آن افراد بر سر عیسی ریخته، او را گرفتار کردند 47. اما یکی از حاضران شمشیر برکشیده، ضربه‌ای به خدمتکار کاهن اعظم زد

و گوش او را برید48. عیسی به آنها گفت: «مگر من راهزنم که با چماق و شمشیر به گرفتتم آمده‌اید؟»49 هر روز در حضور شما در معبد تعلیم می‌دادم و مرا نگرفتید. اما کتب مقدّس می‌باید تحقق یابد50 «. آنگاه همه شاگردان ترکش کرده، گریختند.

51 جوانی که فقط پارچه‌ای به تن پیچیده بود، در پی عیسی به راه افتاد. او را نیز گرفتند،52 اما او آنچه بر تن داشت رها کرد و عریان گریخت.

عیسی در مقابل سنهدرین

53 عیسی را نزد کاهن اعظم بردند. در آنجا همه سران کاهنان و مشایخ و علمای دین گرد آمده بودند. 54. پطرس نیز دورادور از پی عیسی رفت تا به حیاط خانه کاهن اعظم رسید. پس در آنجا، کنار آتش، با نگهبانان نشست تا خود را گرم کند. 55. سران کاهنان و تمامی اهل شورا در پی یافتن شهادتهایی علیه عیسی بودند تا او را بکشند، ولی هیچ نیافتند. 56. زیرا هر چند بسیاری شهادتهای دروغ علیه عیسی دادند، اما شهادتهای ایشان با هم وفق نداشت. 57. آنگاه عده‌ای پیش آمدند و به دروغ علیه او شهادت داده، گفتند: «58: ما خود شنیدیم که می‌گفت، "این معبد را که ساخته دست بشر است خراب خواهد کرد و ظرف سه روز، معبدی دیگر خواهم ساخت که ساخته دست بشر نباشد» 59.» اما شهادتهای آنها نیز ناموافق بود. 60. آنگاه کاهن اعظم برخاست و در برابر همه از عیسی پرسید: «هیچ پاسخی نمی‌گویی؟ این چیست که علیه تو شهادت می‌دهند؟» 61 «اما عیسی همچنان خاموش ماند و پاسخی نداد. دیگر بار کاهن اعظم از او پرسید: «آیا تو مسیح، پسر خدای متبارک هستی؟» 62 «عیسی بدو گفت: «هستم، و پسر انسان را خواهید دید که به دست راست قدرت نشسته، با ابرهای آسمان می‌آید» 63.» آنگاه کاهن اعظم گریبان خود را چاک زد و گفت: «دیگر چه نیاز به شاهد است؟» 64 کفرش را شنیدید. حکمتان چیست؟» آنها همگی فتوا دادند که سزایش مرگ

است 65. آنگاه بعضی شروع کردند به آب دهان بر او انداختن؛ آنها چشمانش را بستند و در حالی که او را می‌زدند، می‌گفتند: «نبوت کن!» نگهبانان نیز او را گرفتند و زدند.

پطرس عیسی را انکار می‌کند

66 هنگامی که پطرس هنوز پایین، در حیاط بود، یکی از خادمه‌های کاهن اعظم نیز به آنجا آمد 67 و او را دید که کنار آتش خود را گرم می‌کرد. آن زن با دقت بر وی نگریست و گفت: «تو نیز با عیسای ناصری بودی 68.» اما پطرس انکار کرد و گفت: «نمی‌دانم و در نمی‌یابم چه می‌گویی!» این را گفت و به سرسرای خانه رفت. در همین هنگام خروس بانگ زد 69. دیگر بار، چشم آن کنیز به او افتاد و به کسانی که آنجا ایستاده بودند، گفت: «این مرد یکی از آنهاست 70.» اما پطرس باز انکار کرد. کمی بعد، کسانی که آنجا ایستاده بودند، بار دیگر به پطرس گفتند: «بی‌گمان تو نیز یکی از آنهایی، زیرا جلیلی هستی 71.» اما پطرس لعن کردن آغاز کرد و قسم خورده، گفت: «این مرد را که می‌گویید، نمی‌شناسم 72.» در همان دم، خروس بار دوم بانگ زد. آنگاه پطرس سخنان عیسی را به یاد آورد که به او گفته بود: «پیش از آنکه خروس دو بار بانگ زند، سه بار مرا انکار خواهی کرد.» پس دلش ریش شد و بگریست.

عیسی در مقابل پیلاتوس

15 1 بامدادان، بی‌درنگ، سران کاهنان همراه با مشایخ و علمای دین و تمامی اعضای شورای یهود به مشورت نشستند و عیسی را دست بسته بردند و به پیلاتس تحویل دادند 2. پیلاتس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودی؟» عیسی پاسخ داد: «تو خود چنین می‌گویی 3!» سران کاهنان اتهامات بسیار بر او می‌زدند 4. پس پیلاتس باز از او پرسید: «آیا هیچ پاسخی نداری؟ ببین چقدر بر تو اتهام می‌زنند 5.» اولی عیسی باز هیچ پاسخ نداد، چندان که پیلاتس در شگفت شد.

6 پیلاتس را رسم بر این بود که هنگام عید، یک زندانی را به تقاضای مردم آزاد کند. 7 در میان شورشیانی که به جرم قتل در یک بلوا به زندان افتاده بودند، مردی بود باراباس نام. 8 مردم نزد پیلاتس آمدند و از او خواستند که رسم معمول را برایشان به جای آورد. 9 پیلاتس از آنها پرسید: «آیا می‌خواهید پادشاه یهود را برایتان آزاد کنم؟» 10 «این را از آن رو گفت که دریافته بود سران کاهنان عیسی را از سر رشک به او تسلیم کرده‌اند. 11 اما سران کاهنان جمعیت را برانگیختند تا از پیلاتس بخواهند به جای عیسی، باراباس را برایشان آزاد کند. 12. آنگاه پیلاتس بار دیگر از آنها پرسید: «پس با مردی که شما او را پادشاه یهود می‌خوانید، چه کنم؟» 13 «دیگر بار فریاد برآوردند که: «بر صلیبش کن.» 14 پیلاتس از آنها پرسید: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» اما آنها بلندتر فریاد زدند: «بر صلیبش کن.» 15 پس پیلاتس که می‌خواست مردم را خشنود سازد، باراباس را برایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا بر صلیبش کشند.

سربازان عیسی را به سخره میگیرند

16 آنگاه سربازان، عیسی را به صحن کاخ، یعنی کاخ والی، بردند و همه گروه سربازان را نیز گرد هم فرا خواندند. 17 سپس خرقة‌ای ارغوانی بر او پوشانیدند و تاجی از خار بافتند و بر سرش نهادند. 18 آنگاه شروع به تعظیم کرده، می‌گفتند: «درود بر پادشاه یهود!» 19 «و با چوب بر سرش می‌زدند و آب دهان بر او انداخته، در برابرش زانو می‌زدند و ادای احترام می‌کردند. 20 پس از آنکه استهزایش کردند، خرقة ارغوانی را از تنش به در آورده، جامه خودش را بر او پوشاندند. سپس وی را بیرون بردند تا بر صلیبش کشند.

تصلیب عیسی

21 آنها رهگذری شمعون نام از مردم قیروان را که پدر اسکندر و رؤس بود و از مزارع می‌آمد، واداشتند تا صلیب عیسی را حمل کند. 22 پس عیسی را به مکانی بردند به نام جُلجتا، که به معنی مکان

جمجمه است 23. آنگاه به او شراب آمیخته به مُر □ دادند، اما نپذیرفت 24. سپس بر صلیب کشیدند و جامه‌هایش را بین خود تقسیم کرده، برای تعیین سهم هر یک قرعه انداختند.

25 ساعت سوّم □ از روز بود که او را بر صلیب کردند 26. بر تقصیرنامه او نوشته شد: «پادشاه یهود 27». دو راهزن □ را نیز با وی بر صلیب کشیدند، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ او □ 28. بدین‌گونه آن نوشته کتب مقدّس تحقق یافت که می‌گوید: «او از خطاکاران محسوب شد».

29 □ رهگذران سرهای خود را تکان داده، ناسزاگویان می‌گفتند: «ای تو که می‌خواستی معبد را ویران کنی و سه روزه آن را بازسازی، 30 خود را نجات ده و از صلیب فرود آ 31!» اسران کاهنان و علمای دین نیز در میان خود استهزایش می‌کردند و می‌گفتند: «دیگران را نجات داد اما خود را نمی‌تواند نجات دهد 32! بگذار مسیح، پادشاه اسرائیل، اکنون از صلیب فرود آید تا ببینیم و ایمان بیاوریم.» آن دو تن که با او بر صلیب شده بودند نیز به او اهانت می‌کردند.

مرگ عیسی

33 از ساعت ششم تا نهم، تاریکی تمامی آن سرزمین □ را فرا گرفت 34. در ساعت نهم، عیسی با صدای بلند فریاد برآورد: «ایلوئی، ایلوئی، لَمَا سَبَقْتَنِي؟» یعنی «ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا واگذاشتی؟» □ 35 برخی از حاضران چون این را شنیدند، گفتند: «گوش دهید، ایلیا را می‌خواند 36». پس شخصی پیش دوید و اسفنجی را از شراب ترشیده پر کرد و بر سر چوبی نهاده، پیش دهان عیسی برد تا بنوشد، و گفت: «او را به حال خود واگذارید تا ببینیم آیا ایلیا می‌آید او را از صلیب پایین آورد؟ 37» پس عیسی به بانگ بلند فریادی برآورد و دم آخر برکشید 38. آنگاه پرده معبد از بالا تا پایین دو پاره شد 39. چون فرمانده سربازان که در برابر عیسی ایستاده بود، دید او چگونه جان سپرد، گفت: «براستی این مرد پسر خدا بود».

40 شماری از زنان نیز از دور نظاره می‌کردند. در میان آنان مریم مجدلیّه، مریم مادر یعقوب کوچک و یوشا، و سالومه بودند 41. این زنان هنگامی که عیسی در جلیل بود، او را پیروی و خدمت می‌کردند. بسیاری از زنان دیگر نیز که همراه او به اورشلیم آمده بودند، در آنجا بودند.

تدفین عیسی

42 آن روز، روز 'تهیه'، یعنی روز پیش از شبّات بود. پس هنگام غروب 43 یوسف نامی از مردم رامه، که عضوی محترم از شورای یهود بود و انتظار پادشاهی خدا را می‌کشید، شجاعانه نزد پیلاتس رفت و جسد عیسی را طلب کرد 44. پیلاتس که باور نمی‌کرد عیسی بدین زودی درگذشته باشد، فرمانده سربازان را فرا خواند تا ببیند عیسی جان سپرده است یا نه 45. چون از او دریافت که چنین است، جسد عیسی را به یوسف سپرد 46. یوسف نیز پارچه‌ای کتانی خرید و جسد را از صلیب پایین آورده، در کتان پیچید و در مقبره‌ای که در صخره تراشیده شده بود، نهاد. سپس سنگی جلوی دهانه مقبره غلتانید 47. مریم مجدلیه و مریم، مادر یوشا، دیدند که عیسی کجا گذاشته شد.

نقشه ی خداوند برای نجات و آزادی از گناه

9 . رستاخیز

برگرفته از لقا باب ۲۴

عیسی برخواسته است

24 در سپیده دم روز اوّل هفته، زنان حنوطی را که فراهم کرده بودند، با خود برداشتند و به مقبره رفتند. اما دیدند سنگ جلو مقبره به کناری غلتانیده شده است. 3 چون به مقبره داخل شدند، بدن عیسی خداوند را نیافتند. 4 از این امر در حیرت بودند که ناگاه دو مرد با جامه‌هایی درخشان در کنار ایشان ایستادند. 5 زنان از ترس سرهای خود را به زیر افکندند؛ اما آن دو مرد به ایشان گفتند: «چرا زنده را در میان مردگان می‌جویید؟ 6 او اینجا نیست، بلکه برخاسته است! به یاد آورید هنگامی که در جلیل بود، به شما چه گفت. 7 گفت که پسر انسان باید به دست گناهکاران تسلیم شده، بر صلیب کشیده شود و در روز سوم برخیزد. 8» آنگاه زنان سخنان او را به یاد آوردند. 9 چون از مقبره بازگشتند، این همه را به آن یازده رسول و نیز به دیگران بازگفتند. 10 زنانی که این خبر را به رسولان دادند، مریم مجلیّه، یوانّا، مریم مادر یعقوب و زنان همراه ایشان بودند. 11 اما رسولان گفته زنان را هذیان پنداشتند و سخنانشان را باور نکردند. 12 با این همه، پطرس برخاست و به سوی مقبره دوید و خم شده نگریست، اما جز کفن چیزی ندید. پس حیران از آنچه روی داده بود، به خانه بازگشت.

در مسیر عاموس

13 در همان روز، دو تن از آنان به دهکده‌ای می‌رفتند، عمائوس نام، واقع در دو فرسنگی □ اورشلیم 14. ایشان درباره همه وقایعی که رخ داده بود، با یکدیگر گفتگو می‌کردند 15. همچنان که سرگرم بحث و گفتگو بودند، عیسی، خود، نزد آنها آمد و با ایشان همراه شد 16. اما او را شناختند زیرا چشمان ایشان بسته شده بود 17. از آنها پرسید: «در راه، درباره چه گفتگو می‌کنید؟» آنها با چهره‌هایی اندوهگین، خاموش ایستادند 18. آنگاه یکی از ایشان که کَلُوپاس نام داشت، در پاسخ گفت: «آیا تو تنها شخص غریب در اورشلیمی که از آنچه در این روزها واقع شده بی‌خبری؟» 19 «پرسید: «چه چیزی؟» گفتند: «آنچه بر عیسی ناصری گذشت. او پیامبری بود که در پیشگاه خدا و نزد همه مردم، کلام و اعمال پر قدرتی داشت 20. سران کاهنان و بزرگان ما او را سپردند تا به مرگ محکوم شود و بر صلیب کشیدند 21. اما ما امید داشتیم او همان باشد که می‌بایست اسرائیل را رهایی بخشد. افزون بر این، به‌واقع اکنون سه روز از این وقایع گذشته است 22. برخی از زنان نیز که در میان ما هستند، ما را به حیرت افکنده‌اند. آنان امروز صبح زود به مقبره رفتند، 23 اما پیکر او را نیافتند. آنگاه آمده، به ما گفتند فرشتگانی را در رؤیا دیده‌اند که به ایشان گفته‌اند او زنده است 24. برخی از دوستان ما به مقبره رفتند و اوضاع را همان‌گونه که زنان نقل کرده بودند، یافتند، اما او را ندیدند 25.» آنگاه به ایشان گفت: «ای بی‌خردان که دلی دیرفهم برای باور کردن گفته‌های انبیا دارید 26! آیا نمی‌بایست مسیح این رنجاها را ببیند و سپس به جلال خود درآید؟» 27 «سپس از موسی و همه انبیا آغاز کرد و آنچه را که در تمامی کتب مقدس درباره او گفته شده بود، برایشان توضیح داد.

28 چون به دهکده‌ای که مقصدشان بود نزدیک شدند، عیسی وانمود کرد که می‌خواهد دورتر برود 29. آنها اصرار کردند و گفتند: «با ما بمان، زیرا چیزی به پایان روز نمانده و شب نزدیک است.» پس داخل شد تا با ایشان بماند 30. چون با آنان بر سفره نشسته بود، نان را برگرفت و شکر نموده، پاره کرد و به ایشان داد 31. در همان هنگام، چشمان ایشان گشوده شد و او را شناختند، اما در دم از نظرشان ناپدید گشت 32. آنها از یکدیگر پرسیدند: «آیا هنگامی که در راه با ما سخن می‌گفت و کتب مقدس را برایمان

تفسیر می‌کرد، دل در درون ما نمی‌تپید؟³³ «پس بی‌درنگ برخاستند و به اورشلیم بازگشتند. آنجا آن یازده رسول را یافتند که با دوستان خود گرد آمده، 34 می‌گفتند: «این حقیقت دارد که خداوند قیام کرده است، زیرا بر شمعون ظاهر شده است 35.» سپس، آن دو نیز بازگفتند که در راه چه روی داده و چگونه عیسی را هنگام پاره کردن نان شناخته‌اند.

عیسی بر شاگردان ظاهر میشود

36 هنوز در این باره گفتگو می‌کردند که عیسی خود در میانشان ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد 37!» حیران و ترسان، پنداشتند شبحی می‌بینند 38. به آنان گفت: «چرا این چنین مضطربید؟ چرا شک و تردید به دل راه می‌دهید؟ 39 دست و پایم را بنگرید. خودم هستم! به من دست بزنید و ببینید؛ شبح گوشت و استخوان ندارد، اما چنانکه می‌بینید من دارم 40.» این را گفت و دستها و پاهای خود را به ایشان نشان داد 41. آنها از فرط شادی و حیرت نمی‌توانستند باور کنند. پس به ایشان گفت: «چیزی برای خوردن دارید؟ 42» تکه‌ای ماهی بریان به او دادند 43. آن را گرفت و در برابر چشمان ایشان خورد.

44 آنگاه به ایشان گفت: «این همان است که وقتی با شما بودم، می‌گفتم؛ اینکه تمام آنچه در تورات موسی و کتب انبیا و مزامیر درباره من نوشته شده است، باید به حقیقت پیوندد 45.» سپس، ذهن ایشان را روشن ساخت تا بتوانند کتب مقدس را درک کنند 46. و به ایشان گفت: «نوشته شده است که مسیح رنج خواهد کشید و در روز سوم از مردگان بر خواهد خاست، 47 و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همه قومها موعظه خواهد شد و شروع آن از اورشلیم خواهد بود 48. شما شاهدان این امور هستید 49. من موعود پدر خود را بر شما خواهم فرستاد؛ پس در شهر بمانید تا آنگاه که از اعلی با قدرت آراسته شوید.»

عروج عیسی به آسمان ها.

50 سپس ایشان را بیرون از شهر تا نزدیکی بیت‌عنیا برد و دستهای خود را بلند کرده، برکتشان داد؛ 51 و در همان حال که برکتشان می‌داد از آنان جدا گشته، به آسمان برده شد 52. ایشان او را پرستش کردند و با شادی عظیم به اورشلیم بازگشتند 53. در آنجا پیوسته در معبد می‌ماندند و خدا را حمد و سپاس می‌گفتند.

حیات ابدی در شادمانی

10. تولد تازه و نجات

برگرفته از یوحنا باب ۳

عیسی نيقوديموس را تعليم ميدهد.

3 مردی بود از فریسیان، نيقوديموس نام، از بزرگان يهود. او شبی نزد عیسی آمد و به وی گفت: «استاد، می‌دانیم تو معلمی هستی که از سوی خدا آمده است، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند آیاتی را که تو به انجام می‌رسانی، به عمل آورد، مگر آنکه خدا با او باشد» 3. عیسی در پاسخ گفت: «آمین، آمین، به تو می‌گویم، تا کسی از نو □ زاده نشود، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند» 4. نيقوديموس به او گفت: «کسی که سالخورده است، چگونه می‌تواند زاده شود؟ آیا می‌تواند دیگر بار به رحم مادرش بازگردد و به دنیا آید؟» 5. عیسی جواب داد: «آمین، آمین، به تو می‌گویم تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا راه یابد» 6. آنچه از بشر خاکی زاده شود، بشری است؛ اما آنچه از روح زاده شود، روحانی است. 7. عجب مدار که گفتم باید از نو زاده شوید! باد هر کجا که بخواهد می‌وزد؛ صدای آن را می‌شنوی، اما نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. چنین است هر کس نیز که از روح زاده شود» 9. نيقوديموس از او پرسید: «چنین چیزی چگونه ممکن است؟» 10. عیسی پاسخ داد: «تو معلم اسرائیلی و این چیزها را در نمی‌یابی؟ 11. آمین، آمین، به تو می‌گویم که ما از آنچه می‌دانیم سخن می‌گوییم و بر آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، اما شما شهادت‌مان را نمی‌پذیرید» 12. اگر هنگامی که درباره امور زمینی با شما سخن گفتم باور نکردید، چگونه باور خواهید کرد اگر از امور آسمانی به شما بگویم؟ 13. هیچ‌کس به آسمان بالا نرفته است، مگر آن که از آسمان فرود آمد، یعنی پسر انسان [که در آسمان است] 14. همان‌گونه که موسی آن مار را در بیابان برافراشت، پسر انسان نیز باید برافراشته شود، 15 تا هر که به او ایمان آورد، حیات جاویدان داشته باشد.

«16 زیرا خدا جهان را آنقدر □ محبت کرد که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاویدان یابد» 17. زیرا خدا پسر را به جهان فرستاد تا جهانیان را محکوم کند، بلکه فرستاد تا به واسطه او نجات یابند» 18. هر که به او ایمان دارد محکوم نمی‌شود، اما هر که به او ایمان ندارد، هم‌اینک محکوم شده است، زیرا به نام پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است» 19. و محکومیت در این است که نور به جهان آمد، اما مردمان تاریکی را بیش از نور دوست داشتند، چرا که اعمالشان بد است» 20. زیرا هر آن که بدی را به جا می‌آورد از نور نفرت دارد و نزد نور نمی‌آید، مبدا کارهایش

آشکار شده، رسوا گردد 21. اما آن که راستی را به عمل می‌آورد نزد نور می‌آید تا آشکار شود که کارهایش به یاری خدا انجام شده است.»

حیات ابدی در شادمانی

11. تعمید و توبه

برگرفته از اعمال رسولان باب ۲ و ۸

37 چون این را شنیدند، دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ای برادران، چه کنیم؟»
38 پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید و هر یک از شما به نام عیسی مسیح برای آمرزش گناهان خود تعمید
گیرید که عطای روح القدس را خواهید یافت 39. زیرا این وعده برای شما و فرزندانان و همه کسانی است
که دورند، یعنی هر که خداوند خدای ما او را فرا خواند».
40 پطرس با سخنان بسیار دیگر شهادت داد و ترغیبشان کرده، گفت: «خود را از این نسل منحرف
برهانید!»

فیلیپس و مرد اتیوپیایی

26 آنگاه فرشته خداوند به فیلیپس گفت: «برخیز و به سمت جنوب برو، به آن راه بیابانی که از اورشلیم
به غزه می‌رود 27» پس برخاست و روانه شد، که در راه به خواجه‌سرای حبشی برخورد که از بزرگان
دربار 'گنداکه' ملکه حبشه و خزانهدار او بود، و برای عبادت به اورشلیم آمده بود 28. او در بازگشت به
وطن بر اراهه خویش نشسته بود و کتاب اِشعیای نبی را می‌خواند 29. آنگاه روح به فیلیپس گفت: «نزدیک
برو و با آن اراهه همراه شو».

30 فیلیپس به سوی اراهه پیش دوید و شنید که خواجه‌سرای حبشی کتاب اِشعیای نبی را می‌خواند. پس به
او گفت: «آیا آنچه می‌خوانی، می‌فهمی؟»

31 گفت: «چگونه می‌توانم بفهمم، اگر کسی رهنمایی‌ام نکند؟» پس از فیلیپس خواهش کرد سوار شود و

کنار او بنشیند 32. بخشی از کتب مقدس که می‌خواند، این بود:

«همچون گوسفندی که برای ذبح می‌برند،

و چون بره‌ای که نزد پشم‌چینان خود خاموش است،

همچنان دهان نگشود.

33 در حقارتش، عدالت از او دریغ شد؛

چه کسی از نسل او سخن تواند گفت؟

زیرا حیات او از روی زمین منقطع گردید

34 خواجهسرا به فیلیپس گفت: «تمنا دارم به من بگویی که نبی در اینجا از که سخن می‌گوید، از خود یا

از شخصی دیگر؟ 35» پس فیلیپس سخن آغاز کرد و از همان بخش از کتب مقدس شروع کرده، درباره

عیسی به او بشارت داد.

36 همچنان که در راه پیش می‌راندند، به آبی رسیدند. خواجهسرا گفت: «بنگر، اینک آب مهیاست! آیا

تعمید گرفتن مرا مانعی است؟» 37 «فیلیپس گفت: «اگر با تمام دل ایمان آورده‌ای، مانعی نیست.» خواجهسرا

گفت: «ایمان دارم که عیسی مسیح پسر خداست.»»

38 پس خواجهسرا دستور داد ارا به را نگاه دارند، و فیلیپس و خواجهسرا، هر دو به آب درآمدند و فیلیپس

او را تعمید داد 39. چون از آب بیرون آمدند، ناگاه روح خداوند فیلیپس را برگرفت و برد و خواجهسرا دیگر

او را ندید، ولی با شادی راه خود را در پیش گرفت 40. اما فیلیپس در اشدود دیده شد. او در همه شهرهای

آن ناحیه می‌گشت و بشارت می‌داد، تا به قیصریه رسید.

حیات ابدی در شادمانی

12. پایداری در خداوند

برگرفته از یوحنا باب ۱۵

تاک و شاخه های آن

15 « 1 من تاک حقیقی هستم و پدرم باغبان است. 2 هر شاخه‌ای در من که میوه نیاورد، آن را قطع می‌کند، و هر شاخه‌ای که میوه آورد، آن را هرس می‌کند تا بیشتر میوه آورد. 3 شما هم‌اکنون به سبب کلامی که به شما گفته‌ام، پاک هستید. 4 در من بمانید، و من نیز در شما می‌مانم. چنانکه شاخه نمی‌تواند از خود میوه آورد اگر در تاک نماند، شما نیز نمی‌توانید میوه آورید اگر در من نمانید.

« 5 من تاک هستم و شما شاخه‌های آن. کسی که در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد؛ زیرا جدا از من، هیچ نمی‌توانید کرد. 6 اگر کسی در من نماند، همچون شاخه‌ای است که دورش می‌اندازند و خشک می‌شود. شاخه‌های خشکیده را گرد می‌آورند و در آتش افکنده، می‌سوزانند. 7 اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، هر آنچه می‌خواهید، درخواست کنید که برآورده خواهد شد. 8 جلال پدر من در این است که شما میوه بسیار آورید؛ و این‌گونه شاگرد من خواهید شد.

« 9 همان‌گونه که پدر مرا دوست داشته است، من نیز شما را دوست داشته‌ام؛ در محبت من بمانید. 10 اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند؛ چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم. 11 این سخنان را به شما گفتم تا شادی من در شما باشد و شادی شما کامل شود.

«12 حکم من این است که یکدیگر را محبت کنید، چنانکه من شما را محبت کرده‌ام» 13. محبتی بزرگتر از این وجود ندارد که کسی جان خود را در راه دوستانش فدا کند 14. دوستان من شما را اگر آنچه به شما حکم می‌کنم، انجام دهید 15. دیگر شما را بنده نمی‌خوانم، زیرا بنده از کارهای اربابش آگاهی ندارد. بلکه شما را دوست خود می‌خوانم، زیرا هر آنچه از پدر شنیده‌ام، شما را از آن آگاه ساخته‌ام 16. شما نبودید که مرا برگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و مقرر داشتم تا بروید و میوه آورید و میوه شما بماند، تا هر چه از پدر به نام من درخواست کنید به شما عطا کند 17. حکم من به شما این است که یکدیگر را محبت کنید.

حیات ابدی در شادمانی

13. شام خداوند و دعا

برگرفته از اول قرن‌تین باب ۱۱ و انجیل متی باب ۶

23 زیرا من از خداوند یافتم آنچه را به شما نیز سپردم، که عیسی‌ای خداوند در شبی که او را تسلیم دشمن کردند، نان را گرفت 24 و شکر نموده، پاره کرد و فرمود: «این است بدن من برای شما. این را به یاد من به جای آورید» 25. به همین‌سان، پس از شام، جام را گرفت و فرمود: «این جام، عهد جدید است در خون من. هر بار که از آن می‌نوشید، به یاد من چنین کنید» 26. زیرا هر گاه این نان را بخورید و از این جام بنوشید، مرگ خداوند را اعلام می‌کنید تا زمانی که باز آید.



ر کوجه‌ها ایستاده، دعا کنند تا مردم آنها را ببینند. آمین، به شما می‌گویم، اینان پاداش خود را به تمامی یافته‌اند 6. اما تو، هنگامی که دعا می‌کنی به اتاق خود برو، در را ببند و نزد پدر خود که در نهان است، دعا کن. آنگاه پدر نهان‌بین تو، به تو پاداش خواهد داد.

«7 همچنین، هنگام دعا، عباراتی توخالی تکرار نکنید، آن‌گونه که اقوام بت‌پرست می‌کنند، زیرا می‌پندارند به سبب زیاده‌گفتن، دعایشان مستجاب می‌شود» 8. پس مانند ایشان مباشید، زیرا پدر شما پیش از آنکه از او درخواست کنید، نیازهای شما را می‌داند.

«9 پس شما این‌گونه دعا کنید:

«ای پدر ما که در آسمانی،
نام تو مقدّس باد.»

10 پادشاهی تو بیاید.

اراده تو، چنانکه در آسمان انجام می‌شود،

بر زمین نیز به انجام رسد.

11 نان روزانه ما را امروز به ما عطا فرما.

12 و قرضهای ما را ببخش،

چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم.

13 و ما را در آزمایش میاور،

بلکه از آن شریر رهایمان ده.

[زیرا پادشاهی و قدرت و جلال، تا ابد از آن توست. آمین].

14 زیرا اگر خطاهای مردم را ببخشید، پدر آسمانی شما نیز شما را خواهد بخشید 15. اما اگر خطاهای مردم

را نبخشید، پدر شما نیز خطاهای شما را نخواهد بخشید.

حیات ابدی در شادمانی

14. رشد پادشاهی خداوند

برگرفته از انجیل لقا باب ۱۰. این بخش را میتوانید در ۲ قسمت مطالعه نمایید.

عیسی ۷۲ شاگرد را به ماموریت میفرستد.

10 پس از آن، خداوند هفتاد تن دیگر را نیز تعیین فرمود و آنها را دو به دو پیشاپیش خود به هر شهر و دیاری فرستاد که قصد رفتن بدانجا داشت 2. بدیشان گفت: «محصول فراوان است، اما کارگر اندک. پس، از مالک محصول بخواهید کارگران برای درو محصول خود بفرستد 3. بروید! من شما را چون بره‌ها به میان گرگها می‌فرستم 4. کیسه پول یا کوله‌بار یا کفش بر مگیرید، و در راه کسی را سلام مگویید 5. به هر خانه‌ای که وارد می‌شوید، نخست بگویید: "سلام بر این خانه باد 6". اگر در آن خانه کسی از اهل صلح و سلام باشد، سلام شما بر او قرار خواهد گرفت؛ وگرنه، به خود شما باز خواهد گشت 7. در آن خانه بمانید و هر چه به شما دادند، بخورید و بیاشامید، زیرا کارگر مستحق دستمزد خویش است. از خانه‌ای به خانه دیگر نقل مکان مکنید 8. چون وارد شهری شدید و شما را به‌گرمی پذیرفتند، هر چه در برابر شما گذاشتند، بخورید 9. بیماران آنجا را شفا دهید و بگویید: "پادشاهی خدا به شما نزدیک شده است 10". اما چون به شهری درآمدید و شما را نپذیرفتند، به کوچه‌های آن شهر بروید و بگویید "11: ما حتی خاک شهر شما را که بر پاهای ما نشسته است، بر شما می‌تکانیم. اما بدانید که پادشاهی خدا نزدیک شده است 12". یقین بدانید که در روز داوری، تحمل مجازات برای سُدوم آسانتر خواهد بود تا برای آن شهر.

«13 وای بر تو، ای خورزین! وای بر تو، ای بیت‌صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما انجام شد در صور و صیدون روی می‌داد، مردم آنجا مدت‌ها پیش در پلاس و خاکستر می‌نشستند و توبه می‌کردند 14. اما در روز داوری، تحمل مجازات برای صور و صیدون آسانتر خواهد بود تا برای شما 15. و تو ای گفَرناحوم، آیا تا به فلک سر خواهی افراشت؟ هرگز، بلکه تا به اعماق هاویه فرو خواهی افتاد.

«16 هر که به شما گوش فرا دهد، به من گوش فرا داده است؛ و هر که شما را نپذیرد، مرا نپذیرفته است؛ اما هر که مرا نپذیرد، فرستنده مرا نپذیرفته است.»

17 آن هفتاد تن با شادی بازگشتند و گفتند: «سرور ما، حتی دیوها هم به نام تو از ما اطاعت می‌کنند» 18 «به ایشان فرمود: «شیطان را دیدم که همچون برق از آسمان فرو می‌افتاد» 19. اینک شما را اقتدار می‌بخشم که ماران و عقربها و تمامی قدرت دشمن را پایمال کنید، و هیچ چیز به شما آسیب نخواهد رسانید» 20. اما از این شادمان مباشید که ارواح از شما اطاعت می‌کنند، بلکه شادی شما از این باشد که نامتان در آسمان نوشته شده است.»

مثال سامری نیکو

25 روزی یکی از فقیهان برخاست تا با این پرسش، عیسی را بیازماید: «ای استاد، چه کنم تا وارث حیات جاویدان شوم؟» 26 «عیسی در جواب گفت: «در تورات چه نوشته است؟ از آن چه می‌فهمی؟» 27 «پاسخ داد: «خداوند خدای خود را با تمامی دل و با تمامی جان و با تمامی قوت و با تمامی فکر خود محبت نما؛ و "همسایه‌ات را همچون خویشتن محبت کن» 28 «عیسی گفت: «پاسخ درست دادی. این را به جای آور که حیات خواهی داشت.»

29 اما او برای تیرئه خود از عیسی پرسید: «ولی همسایه من کیست؟» 30 «عیسی در پاسخ چنین گفت: «مردی از اورشلیم به آریحا می‌رفت. در راه به دست راهزنان افتاد. آنها او را لخت کرده، کتک زدند، و نیمه‌جان رهاش کردند و رفتند» 31. از قضا کاهنی از همان راه می‌گذشت. اما چون چشمش به آن مرد افتاد، راه خود را کج کرد و از سمت دیگر جاده رفت» 32. لاوی‌ای نیز از آنجا می‌گذشت. او نیز چون به آنجا رسید

و آن مرد را دید، راه خود را کج کرد و از سمت دیگر جاده رفت 33. اما مسافری سامری چون بدان جا رسید و آن مرد را دید، دلش بر حال او سوخت 34. پس نزد او رفت و بر زخمهایش شراب ریخت و روغن مالید و آنها را بست. سپس او را بر الاغ خود گذاشت و به کاروانسرای برد و از او پرستاری کرد 35. روز بعد، دو دینار □ به صاحب کاروانسرا داد و گفت: «از این مرد پرستاری کن و اگر بیش از این خرج کردی، چون برگردم به تو خواهم داد 36». حال به نظر تو کدامیک از این سه تن، همسایهٔ مردی بود که به دست راهزنان افتاد؟ 37 «پاسخ داد: «آن که به او ترحم کرد.» عیسی به او گفت: «برو و تو نیز چنین کن.»